

## نگاه

**شناور ماندن میان پاراگراف‌های زندگی**

## زندگی پاراگرافی

**علیرضا رحیمی موحد**

رمان پیاده‌روی در ته دنیا مخاطبش را به سفری دعوت می‌کند. مخاطب سفری را تجربه می‌کند که مدام در پاراگراف‌های کوتاه برایش روایت می‌شود.
راوی این رمان از یک تقدیرباوری حرف می‌زند که گویی این تقدیر او را به انسانی تبدیل کرده که به قول خودش تخیل ندارد.
. . . .

سال باید دید در این بی‌تخیلی راوی چه اتفاقی می‌افتد؟ در نبود تخیل، تصوارتی که در قالب تصاویر برآمده از آگاهی ظهور می‌یابد زوده خواهد شد و همان می‌شود که راوی در هر مسیری، در راستای این فقدان، حرکت خواهد کرد.
اگر خفت‌گیری می‌کند، تنها یک جسد روی دستش می‌ماند. سراغ عشق می‌رود، حسرت آن رابطه و ناروی رفیقش در تصاحب مشغولش برایش می‌ماند. راه دانشگاه هم جایی در میانه می‌ایستد. در جایی هم وقتی می‌خواهد تخیل کند، سبیلی می‌گذارد و با شناسنامهی دیگر، با یک ساک دوشی و سبیل مصنوعی و عینک دودی و کلاه‌گیس به دنبال هویت جدید است.
وقتی هم این توهم به جایی نمی‌رساندش، می‌گوید: «برای همین است که بلندپرواز نیستم.»
همین نداشتن تصویر روشن و تصویری از خودش است که او را به سفری می‌کشاند. در جایی می‌گوید: «خیال‌هایم را برای کسی نمی‌گویم. آن‌قدر کوچک و مسخره‌اند.»

این عدم تخیل و خیال‌پروری در زندگی‌اش منجر به بی‌ارادگی و تسلیم در برابر زندگی گذشته‌اش می‌شود و همین دلیلی برای گنگی تصویر آینده‌اش است.
تصاویر گذشته، مانند مرگ پدرش که در یک خط آن را توضیح می‌دهد و می‌گوید به همین سادگی، باید برای فراوزی از آن باشد نه ماندن در این گذشته. در صورت فراماندن در این گذشته است که این محرومیت در زندگی‌اش تشدید می‌شود. پدرش یک پادوی نانوبیی و بعد کارگر روزمزد بنایی می‌شود. یا تصویری که از عشق گذشته‌اش، آذر، که شروع‌نشده پایان می‌یابد – چیزی شبیه به آ مدن مهتاب تو زندگی‌اش که با اخراج‌شدن از مرعداری از زندگی او هم بیرون می‌رود، بدون هیچ واکنشی از سوی او. برای راوی به زندگی کسی واردشدن همان‌قدر بی‌اهمیت است که کسی از زندگی‌اش خارج شود.
ترجیح می‌دهد به قول خودش «لااغ باشد تا کم‌تر درد بکشد.»
ارتباطش با دانشگاه هم شروع‌نشده پایان می‌یابد، همین‌طور ارتباطش با همای: زنی که حین زورگیری با وی آشنا می‌شود، کسی که تشخصی می‌دهد او حتی برای دزدی هم بدنیای نیامده. برای درس‌نخواندن و عشقی نداشتن، هم‌چنین پول‌نداشتن. به این اعتبار، راوی در هر چه تجربه کرده و می‌تواند گذشته‌ای محسوب شود فرومی‌ماند و نمی‌تواند به آینده‌ای بیندیشد و آن را تصور کند.
از هر جا شروع می‌کند، انگار همان‌جا نقطه‌ی پایان هم بوده و راوی خیر ندارد. حتی وقتی از پیرزن و پیرمرد زورگیری می‌کند و پیرزن می‌خواهد التگویش را به او بدهد، می‌گوید: «نه، پول نقدا!» می‌خواهد زود برسد و از بن‌بست‌ها خارج شود، ولی گذشته و فجایع پیش رویش نمی‌گذارند. گذشته‌ای که حتی پیش از تولدش زندگی‌اش را شکل داده و در این ارتباط راوی می‌گوید: «انگار همان شب که پدرم نقطه‌ام را می‌کاشت، زندگی سگی‌ام را هم کاشت. سفری که راوی پا در آن می‌گذارد مسیری برای شناخت و فراوزی از گذشته‌اش نیست، بلکه او از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر یا، به تعبیری، از پاراگرافی به پاراگراف دیگر می‌پرد، بدون هیچ آگاهی و شناختی از نقطه‌ی قبلیش.
زندگی او پاراگراف‌های کوتاهی است مانند قطعات روایی کوتاه در فرم این رمان. عشق او به آذر در چند پاراگراف، ورود مهتاب به زندگی‌اش همین‌طور. آشنایی با همای و حضورش در موقعیت‌های شغلی هم تأکیدی بر این ویژگی زندگی اوست. راوی در پایان دنیا یا، به تعبیر خودش، «آخر آخر آخر خط» ایستاده، ولی برای برون‌رفت از این آخر خط تلاشی ندارد.

به عبارتی، تنهایی‌اش این پایان را رقم می‌زند. اما آیا این آخر خط پایانی دارد؟ خیر. او بارها به این پایان می‌رسد و زندگی‌اش در این پایان به تکرار می‌رسد: یک پایان تکراری. زمانی هم که می‌خواهد این پایان تکراری را که می‌توان سرخوردگی را در آن به‌وضوح مشاهده کرد با خبرکردن پلیس و اعتراف‌کردنش به قتل پایان دهد، نمی‌تواند. آن‌جا که شاید محکمی برای اراده‌ای بود تا آن را در درونش بیدار کند، ولی باز این قاب سرسخت تقدیرش اجازه نداد.
انگار سهراب زورچگی سوار بر زورقی است و میان پاراگراف‌های زندگی شناور مانده، بدون هیچ پاروزدن و دادن چهتی به این پایان تکرارشونده در زندگی‌اش.

## {فرهنگ و هنر}

**گفت‌وگو با مهدی جعفری نویسنده‌ی رمان پیاده‌روی در ته دنیا**

# زندگی، حتی در بیهوده‌ترین و پوک‌ترین وضعیت ممکن

برهنه در برابر ماست. اما بین جهان سهراب و آنچه رمان ترسیم می‌کند فاصله‌ای وجود دارد. در پس و بالای این غیاب نگرش در سهراب، به گمانم می‌توان پوکی و پوچی هر توضیح یا تفسیری را، یکسویه‌بودن رانه‌های اجتماعی را و بی‌تفاوتی هستی را دید. رمان، چه در فرم و چه در نگاهش، سعی دارد همیشه این فاصله را گوشزد کند و فکر می‌کنم دست‌کم برای خواننده‌ی حرفه‌ای چیزی بیش از آن دارد که برای سهراب داشت. از طرفی، تمام تلاشم را کرده‌ام که در رمان چیزی نباشد که در قد و قامت سهراب ننگنجد، به‌خصوص در مورد نثر داستان که در عین سادگی گفتار، سهراب باید از پس سنگینی و فراز و فرودهای کار برمی‌آمد. راستش، نثرش را به‌شخصه دوست دارم و چند نفری از دوستان هم که پیش از چاپ کار را خوانده بودند با من موافق بودند.

■ **شیراز سنت جمع‌خوانی و نقد پیش از چاپ قدرتمند و پرسابقه‌ای دارد. آیا این اثر هم پیش از چاپ از آن حلقه بهره برد و آیا از طبقه‌ی امثال سهراب خواننده‌ای بوده که پیش یا پس از چاپ کار را بخواند و به تو باز‌خوردی دهد؟**

به دلایلی جمع‌خوانی پیش از چاپ را مفید نمی‌دانم، اما همیشه قبل از ویرایش نهایی چند نفری کارهایم را می‌خواند که بسیار هم مفید است. این کار را دوستان عزیزم محمد کشاورز، قاسم شکری، محمد پورابراهیم و ابوتراب خسروی پیش از چاپ خواندند و ضمن تشویق‌هایشان توصیه‌های مفیدی داشتند و البته باید

از هم‌سرم، سیما عبداللهی، هم تشکر کنم که در مرحله‌ی بازنویسی به‌دقت کار را خواند و توصیه‌ها و تشویق‌هایش را دریغ نکرد. اما سخت است کسالتی مانند سهراب را به خواندن واداشت، البته اگر بتوان کسی مشابه او را در جهان واقعی پیدا کرد. اما دو – سه مورد پیش آمده از انسان‌هایی کم‌وبیش دور از کتاب، که به عکس رمان قبی‌ام که لاید به نظرشان بی‌سروته و سنگین می‌آمده و خوانده‌نخوانده رهایش کرده بودند و لاید در دل فحشی هم داده بودند، با لذت کار را خوانده بودند و جز این نوعی حس همدلی توأم با خشم نسبت به سهراب داشتند.

■ **کمی از باز‌خوردهای پس از انتشار بگو لطفاً.**

دقیق دقیق نمی‌دانم، ولی ظاهراً مقبول واقع شده. این کتاب امکان برقراری ارتباط با طیف وسیع‌تری از خوانندگان را دارد. از طرفی، فکر می‌کنم کاری است که در حوزه‌ی داستان‌نویسی ما حرف‌هایی برای گفتن داشته باشد.

■ **الآن کجای سیر نویسنده‌گی ات هستی به نظر خودت؟ کجای سیر چاپ‌شده‌ها و کجای سیر چاپ‌نشده‌ها؟**

در میانه‌ی راه. فکر کنم نویسنده همیشه در میانه‌ی راه ایستاده، مگر وقتی که مرده باشد.

■ **از چاپ‌شده‌ها، چاپ‌نشده‌ها و انتظاراتی طولانی‌ات در راه نشر بگو.**

سانسور و این انتظارا و نابه‌سامانی‌ها چندان گفتن ندارد؛ درد مشترک است. اولین کارم، مجموعه‌داستان تیره‌تر از رنگ شفاف مارمولک‌ها، تقریباً خوانده نشد؛ چون پخش بسیار بسیار بدی داشت. دو کار بعدی هم حدود چهار – پنج سال طول کشید که مجوز نشر گرفتند.

■ **از نویسندگانی هستی که خوب و گزیده متون غیرداستانی و نظریه می‌خوانند. از کم‌وکیف تأثیر این خواننده‌ها بر خودت بگو لطفاً.**

گرایش به متون نظری و فلسفی در درجه‌ی اول علاقه‌ای شخصی بود، اما نویسنده، بدون مطالعات فراداستانی، امکان خوب‌نوشتن را از خود می‌گیرد. داستان، به‌خصوص رمان، مهم‌ترین و شاید تنها فرمی است که در آن اندیشه و احساس، به معنای واقعی کلمه، تلاقی پیدا می‌کنند و چه بسا سوهی‌های اندیشگانی آن مهم‌تر باشد.

■ **از کارهای در دست انجامت بگو لطفاً.**

رمانی آماده‌ی چاپ دارم. یکی دیگر هم هست که در مرحله‌ی ویرایش نهایی است، ولی فعلاً آن‌قدر مشغله دارم که فرصت تمام‌ان آن را پیدا نمی‌کنم. منشی داستان کوتاه هم هست که نیمه‌کاره یا بازنویسی‌نشده رها شده‌اند و فعلاً برنامه‌ای برایشان ندارم.

### نگاهی به رمان پیاده‌روی در ته دنیا

# وسواس یا جنون سخن گفتن

از رمان، راوی (سهراب) از نزاع و قتل‌ی می‌گوید که ناخواسته مرتکب شده. نفس پردازش این صحنه‌ی قتل بسیار باورنکردنی و کلیشه‌ای به‌نظر می‌رسد. راننده‌ی بی ام، و درگیری سهراب با او، چاقوخوردن راننده که از قضا جوانی تومنند و سالم است، و توصیف صحنه‌ی جان‌دادن او. همه‌ی این‌ها در کانتکسی متظاهرانه و کارتونی رخ می‌دهند. در سطور پایین‌تر، راوی — با زخمی بر بازویش — فرار می‌کند و به کنج دیج مسافر‌خانه پناه می‌برد.
بماند که ظاهراً کسی ناظر این صحنه نیست و همه چیز انگار در لوله‌ی آزمایشگاه اتفاق افتاده. در رخنده‌های پس از آن، باز خواننده سهراب را می‌بیند که به زندگی‌اش در تهران ادامه می‌دهد و هیچ کس — تأکید می‌کنم هیچ کس — گویا به دنبال او نیست. نویسنده، بی‌آن‌که متوجه باشد، در دام کلیشه‌های رایج افتاده. این صحنه ما را به یاد سریال‌های تلویزیونی و نوع برخورد قهرمان و ضدقهرمانان این سریال‌ها می‌اندازد. در بخش‌های بعدی رمان، سهراب به مرور خاطرات گذشته‌اش می‌پردازد: شرح عشق به آذر، بعضی لحظه‌های خانوادگی، رهاکردن دانشگاه و . . . . این حدیث نفس‌ها، که در قالب بازگشت به گذشته‌ای متعین صورت می‌گیرند، به همان اندازه غیر‌کارکردی، غیرزیباشناسانه و در عین حال کشدار و ملال‌آورند. گویا نویسنده ریتم روایت را گم کرده و برای متورم‌ترشدن اثرش، این تمهید کهنه را پیش گرفته است. این تورم غیرلازم ته تنها خواننده را می‌کند: بیان این همه برای چیست؟

به نظر من، پیاده‌روی در ته دنیا به معنای اخص کلمه یک رمان نیست، داستانی کشدار است بر مبنای حدیث نفس. صحنه‌ها، یکی پس از دیگری، بدون آن‌که عینیتی بیابند یا قابلیت بازنمایی داستانی پیدا کنند، نوشته می‌شوند. در این اثر، که می‌کوشد به واقعیت نیز وفادار باشد، حتی از واقعیت، یعنی توالی و گسست‌های طبیعی آن، نیز نشانی نیست. زمان گویا عنصری بیرونی است که هر گاه راوی بخواهد، متوقف می‌شود یا به عقب بازمی‌گردد. این نوع برخورد با زمان هیچ گونه اقتضای دراماتیک و استتیک‌ی ندارد. حتی توجیه قابل‌پذیرشی در متن پیدا نمی‌کند. دغدغه‌ی راوی (نویسنده) گویا صرفاً گفتن است، گفتن به هر قیمت ممکن. اگر بپذیریم که در رمان و ایضا داستان‌های بلند، نویسنده دست به گزینش هوشمندانه‌ی واقعیت می‌زند، در این اثر از چنین فرایند هوشمندانه‌ای نشانی نمی‌بینیم. همه چیز ساختار ذهنی‌اش نسبت به رمان می‌توانست خواندنی‌تر باشد.

یکشنبه ۱۷ مرداد ماه ۱۳۹۵

## نگاه

**برشی از انسان معاصر دردمندِ سردرگم**

## مردمان ته دنیا

**مجتبئی فیلی**

برخی از آثار داستانی منتشرشده در هر زمانه‌ای روزنه‌هایی هستند که دریچه‌ای می‌گشایند به روی مردمان و پژوهشگران دهه‌های بعد، تا در کنار مطالعه‌ی تاریخ یک ملت، به شیوه‌ای ملموس و عینی، وارد جزئیات روزمره‌ی زندگی و احوالات و روزگار مردمان پیش از خود شوند. تمداد اندکی از آثار مکتوب در حوزه‌ی داستان کوتاه و رمان ویژگی‌های بی‌نظیری دارند در نشان‌دادن جامعه‌ی معاصر نویسندگان داستان‌ها. امیدها و ناامیدی‌ها، آرزوهای از دست‌رفته، دشواری‌های زندگی و ترس‌ها و رنج‌های یک ملت گاهی در احوالات درونی شخصیتی داستانی جلوه‌گر می‌شوند. رمان عقاید یک دل‌کک هاینریش بل یکی از نمونه‌هایی است که قدرت ادبیات داستانی را در نشان‌دادن فقر، وضعیت اقتصادی، چندگانگی‌های سیاسی و اجتماعی آلمان پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد و افسردگی، ناامیدی و اضطراب و دلهره‌ی مردمان را از اکنون و آینده‌ی اقتصادی و سیاسی نامعلوم یک کشور بیان می‌کند. یکی از ویژگی‌های رمان پیاده‌روی در ته دنیا نزدیکی زمان تاریخی زندگی سهراب زورچگی، شخصیت اول داستان، به دوران زیستی نویسنده است. تجربه‌های داستان‌نویس از مشکلات و دشواری‌های شمار زیادی از مردمان همعصرش گره خورده‌اند با تار و پود زندگی شخصیتی که در رمانش آفریده است. اول‌شخص راوی‌ای که، ناامید از روزهای پیش رو، دائم به به پشت سر می‌نگرد و زمان حال را در مقایسه با گذشته‌ی خود ارزیابی می‌کند و حسرت از دست‌دادن داشته‌های ناچیز پیشین جزئی است از کل حال و روز اکنون او. مهدی جعفری توانسته است شخصیتی بیافریند که، به گونه‌ای باورپذیر، دائم در پی پرسش‌هایی اساسی است. چیستی مفهوم زندگی، رنج دائمی و بی‌پناهی انسان در برابر قدرت عظیم جبر جامعه‌ای که هیچ کس را یارای دگرگونی آن نیست. کسی که سیاه‌های بلندبالا دارد از کارهای به‌سرتانجام‌نرسانده، تصمیمات احساسی و شکست‌های بی‌درپی — گویی او در ته دنیا قدم می‌زند و پیش رویش هیچ مقصدی نیست.

جابه‌جایی‌های دائم او در شهرهای مختلف و پرسه‌زدن‌های بی‌هدفش شاید کنایه از سردرگمی مردمان جامعه‌ای باشد که نمی‌دانند به کجا رهسپارند و در زندگی به دنبال چه هستند و به جز سیرکردن شکم و گذران سخت روزگار و تحمل ناگزیر رنج، چیز دیگری را در مفهوم زندگی جست‌وجو نمی‌کنند. بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج و پرسش از چیستی جهان و مفهوم زندگی و هدف غایی و نهایی کیهان و انسان لایه‌های زیرین داستان‌ها و همواره چون دغدغه‌هایی خاموش با شخصیت‌های داستانی عجین می‌شوند. این شاخصه‌ها به صورت اشاره‌هایی هوشمندانه و زودگذر، بدون این‌که وجهه‌ای آشکار و کلیشه‌ای به‌خود بگیرند، نمود دارند: «خمیازه کشیدم؛ فکر می‌کنی آخرش بی‌پولی (اقتصاد)، وحشت از آینده (ناامیدی) و ناگزیری از تن‌دادن به رنج (بی‌انگیزگی برای تغییر) و فرار از مبارزه با مشکلات به دلیل باور به شکست در برابر قدرت اختلاف طبقاتی جامعه دامان بسیاری از مردمان معاصر را گرفته است و بیان وضعیت دهشتناک جامعه‌ی معاصر در آثار هنری زنگ خطری است برای جامعه. در آثار مهدی جعفری، رنج